

## امپریالیسم نو در تلاقی با عصر جهانی

تاریخ دریافت: ۹۵/۵/۲۰

محمدتقی قزلسفلی\*<sup>۱</sup>

پذیرش نهایی: ۹۵/۹/۲۰

صبا معاش ثانی<sup>۲</sup>

### چکیده

در طول یکی دو دهه اخیر بسیاری از متفکران با گرایشی راست و حتی برخی نظریه پردازان چپ با استناد و ابتنا به تحولات چندگانه موسوم به جهانی شدن بر آن شدند که در وضعیت کنونی امکان نقد و پدیدارشناسی امپریالیسم وجود ندارد. جالب آن است که یکی از مهم ترین حملات تئوریک به نظریه امپریالیسم اتفاقاً از درون سنت متفکران انتقادی از سوی آنتونی نگری و مایکل هارت مطرح شده است. نویسندگان در مقاله حاضر به ایضاح و پاسخ این پرسش مهم برآمده اند که چگونه در عصر جهانی می توان روندهای امپریالیسم نو را بازشناخت؟ در پاسخ به این مفروضه به تحلیل گذاشته شد که به رغم این شرایط کماکان سه چهره امپریالیسم در عرصه های اقتصادی، سیاسی و مآلاً فرهنگی قابل مشاهده و ردیابی هستند. این مقاله به شیوه توصیفی - تحلیلی به نگارش درآمده و از دیدگاه های منتقدان جهانی شدن به عنوان چارچوب نظری بهره برده است.

**کلیدواژه ها:** جهانی شدن؛ امپریالیسم نو؛ امپریالیسم بی میل؛ فرهنگ؛ آمریکا؛ سلطه

<sup>۱</sup> - دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه مازندران؛ Email: m.t.ghezel@gmail.com

\* نویسنده مسئول

<sup>۲</sup> - دانش آموخته کارشناسی ارشد دانشگاه مازندران

## ۱. طرح مسئله

بر کسی پوشیده نیست که در طول سه چهار دهه اخیر تحولات شگرفی در عرصه‌های اقتصاد و سیاست جهان به‌وقوع پیوسته است به‌گونه‌ای که کمتر نقطه یا کشوری در جهان است که تحت تأثیر این تحولات قرار نگرفته باشد. جهانی شدن پدیده‌ای است که چنین تغییرات بی‌سابقه‌ای را توضیح می‌دهد. موافقان این پدیده ناگزیر از این روند زمینه مسطح شدن جهان را سرعت بخشیده و پایان مرزها و عناصر تحکیم‌بخش دولت - ملت‌ها را مورد تأکید قرار می‌دهند (فریدمن، ۱۳۹۳: ۱۱). اتفاقاً از همین چشم‌انداز است که نظریه‌های امپریالیسم و واکاوی روندهای نوین پساستعمارگرایی تحت‌الشعاع روندهای جهانی شدن قرار گرفته است. شاید در طول چند دهه گذشته این هری مگداف بود که در سال ۱۹۷۰ کتاب عصر امپریالیسم را علیه سکوت طردکننده گفتار سیاسی غالب جهان منتشر کرد. وی در همین اثر با اشاره به معضل ویتنام جنگ مذکور را نه یک اشتباه تاکتیکی بلکه کنشی ساختاری در بستر و بافت سیاست‌های مداخله‌جویانه برخی سیاست‌مداران آمریکا و شبکه عظیم شرکت‌های چندملیتی تحلیل و ارزیابی کرد. رشد و تحول سال‌های بعد در نظام سرمایه‌داری و گسترش بازارها در تضعیف رویکردهای انتقادی به مسئله سلطه، بهره‌کشی و نابرابری را به حاشیه برد.

اما به‌راستی در مواجهه با «واقعیت‌های تاریخی» کنونی چه پاسخی می‌توان داد؟ «عصر ما، عصر گسیختگی‌های چندگانه است» (دالمایر، ۱۳۸۴: ۹). دنیای کنونی به‌رغم پیشرفت‌های خیره‌کننده در دانش و تکنولوژی، از حیث سیاسی و اقتصادی برای اکثریت مردم جهان خطرناک‌تر می‌شود. نشریه معروف *آبزرور* در سال ۲۰۰۴ اعلام کرد که ظرف بیست سال آینده تغییرات آب‌وهوایی می‌تواند به فاجعه‌ای جهانی بدل شود که جان میلیون‌ها نفر را به‌سرعت تباه سازد (فاستر، مگداف و دیگران، ۱۳۸۱: ۱۷۲). این آمارها را در نظر بگیرید: هزینه‌های نظامی جهان بار دیگر افزایش یافته و به سطوح دوران جنگ سرد رسیده است. بعد از یک کاهش موقت در سال ۱۹۹۸، دوباره در پایان سال ۲۰۰۸ به مرز ۱/۲ تریلیون دلار رسید. به غیر از آمریکا، دو قدرت بالنده دیگر یعنی چین و هند هم هزینه‌های نظامی خود را به میزان قابل ملاحظه‌ای افزایش دادند. واقعیتی که حتی از این مسئله که شکاف میان کشورهای در حال توسعه و توسعه‌یافته به‌طور مطلق تقریباً دوبرابر شده است، نگران‌کننده‌تر است. که این مهم نشان‌دهنده واگرایی چشمگیر

آنهاست. در این چارچوب مسئله اصلی کتاب حاضر در این سمت وسوست که «جهان ما هرچه شکننده تر می شود» (کلارک و هوک، ۱۳۹۳: ۳۰۲) و این مسائل مدام حضور پررنگ خشونت، جنگ و زیاده خواهی برخی دولت ها را به گوشزد می کند. برای همه آنها که اولیور توئیست چارلز دیکنز را خوانده اند، دنیای تیره و تار بریتانیا در اوج شکوفایی تحولات انقلاب صنعتی، قدرت گیری سرمایه داری و فقر گسترده جامعه آن زمان انگلستان، تصاویری دلخراش و نامطبوع به شمار می روند. هواداران و نظریه پردازان نولیبرالیسم که واژه ساخت دنیای نابرابر و جهنمی را داشته اند، بی شک چنین تاریخ و تصویر مانده از گذشته فراموش شده را نقطه خیزش سرمایه داری صنعتی و بالطبع پسا صنعتی تلقی می کنند. در حالی که امروز تصاویری صدمبرابر دلخراش تر در جهان به ظاهر پیشرفته ما پراکنده شده است. «تصاویری که آنقدر کپی و تکراری شده اند که به واژگان ژان بودریار دیگر نمی توان برای آن اصل و کپی قائل شد: هایپر رئالیستی فقر گسترده و همگانی و وجهی آزاردهنده از تکثیر جهانی الیور توئیست» (حبیبی، ۱۳۹۳: ۱۱۳).

به نظر می رسد بخش غالب این گسیختگی و مصائب بشری بازتاب جریان ارتجاع جاری در سیاست جهانی است، که اکنون به نظر می رسد کشورهای متعددی با ویژگی های ساختاری و فرهنگی متفاوت در ایجاد آن سهیم اند. از روسیه و چین گرفته تا برخی جوامع صنعتی در غرب. نویسندگان در این مقاله قصد دارند، واقعیت های تاریخی در بطن سیاست جهانی و اقتصاد بین الملل به راحتی پرده های توهماتی که حاصل لفاظی های راست جدید و به همین ترتیب، توهمات چپ قدیم است را کنار می زنند. نویسندگان مکتب مابعد استعمارگرایی، پسا مارکسیست ها و برخی متفکران نحله پسامدرن متفق القول اند که با وجود روندهای همگونی و پیوستگی اقتصاد و فرهنگ جهانی و جوهی از امپریالیسم نو بار دیگر سر برآورده اند. معنی بلا فصل چنین اظهار نظری شاید این است که حداقل در کشورهای پیرامونی اقتصاد و فرهنگ جهانی، که بخش اعظم آفریقا، آمریکای مرکزی و جنوب آسیا را دربر می گیرد، واقعیت های تاریخی چهره دیگری به انسان ساکن در آن داده است.

ما امپریالیسم نو را گفتمانی از انواع سلطه در نظر گرفته ایم که در مناطق پیرامونی میان دو طیف شامل حاکم و تابع یا تابعین، یک دولت و دولت دیگر، یک مرکز و مناطق پیرامونی به اشکال متفاوت به اجرا در می آید. امپریالیسم در این معنا چنان که سیمل می گوید: «بیان سیری ناپذیری بی حد و حصر است» (Semmel, 1993: 160-162). از طرف دیگر، برآیند نظریه های مکاتب انتقادی

معاصر بیانگر چند نکته اساسی است: ۱. مسئله اساسی امپریالیسم، سلطه و چگونگی اعمال آن است؛ ۲. این سلطه خاصیت تبارگر و تاریخی دارد؛ ۳. این سلطه وجوه متفاوت مرتبط با هم دارد، چنان که سوبه‌های فرهنگی، ایدئولوژیک و اقتصادی را دربرمی‌گیرد. از آنجاکه این مهم در بخش اصلی مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد، بهتر است بسط آن را به ایضاح پدیده جهانی شدن موکول کنیم.

## ۲. تأملی بر معنای جهانی شدن

دهه ۱۹۹۰ را می‌توان آغاز دوره‌ای دانست که در آن شاهد نشر و ارائه آثار متعدد علمی و حتی عامه‌پسند درخصوص جهانی شدن بوده‌ایم. سنت‌های سیاسی موجود از محافظه‌کاری لیبرالیستی تا گرایش رادیکال و انواع مارکسیسم تعبیر خود را در این ارتباط با توجه به وقایع و تحولات جهانی ارائه داده‌اند. درعین حال به‌نظر می‌رسد در تعریف پدیده نوعی اجماع به‌دست آمده باشد، اما در پیامدهای آن است که نظریه‌ها در مقابل هم صف‌آرایی می‌کنند. «جهانی شدن به‌طور کلی به معنای گسترش مقیاس، رشد اندازه، سرعت یافتن و تعمیق تأثیر فراقاره‌ای جریان‌ات و الگوهای تعامل اجتماعی است. از این‌رو، جهانی شدن به معنای روندهایی (سیاسی، اقتصادی و فرهنگی) است که می‌خواهد جامعه‌های دوردست را به یکدیگر متصل کند و دسترسی به روابط قدرت را در مناطق و قاره‌های دنیا گسترش دهد» (ایکنبری، ۱۳۸۸: ۱).

رولند رابرتسون جهانی شدن را «درهم فشرده شدن جهان و هم تراکم آگاهی نسبت به جهان به‌عنوان یک کل» تعریف می‌کند (رابرتسون، ۱۳۸۰: ۳۵). با فهمی تاریخی رابرتسون جهانی شدن را حرکت به‌سمت نوگرایی و سرمایه‌داری از سده پانزده تا پایان سده بیستم می‌داند. جان تأملینسون ضمن اشاره به خاصیت چندوجهی و درعین حال پیچیده این پدیده، آن را در شبکه‌ای به‌سرعت گسترش‌یابنده و همیشه متراکم‌شونده از پیوندهای متقابل و وابستگی‌های متقابل قرار می‌دهد که اساساً وجه مشخصه زندگی مدرن به‌شمار می‌رود (تأملینسون، ۱۳۸۱: ۱۴). او همچون مک‌گرو و رابرتسون بر چندگانگی پیوندهایی تأکید دارد که جهانی شدن‌ها بر آنها دلالت دارد؛ «مروزه کالا، سرمایه، مردم، دانش، تصویر، بزه‌کاری، آلوده‌کننده‌ها، مواد مخدر، مد و اعتقادات همه به‌راحتی از مرزهای کشور عبور می‌کنند. شبکه‌های فراملی، جنبش‌ها و رابطه‌های اجتماعی تقریباً در تمام

عرصه‌ها از عرصه‌های عملی گرفته تا عرصه جنسی گسترش یافته‌اند» (تاملینسون، ۱۳۸۱: ۱۵-۱۴). به نظر می‌رسد در اینجا شاهد شکل‌گیری نوعی همجواری جهانی - مکانی فزاینده‌ایم که پیشترها مارکس در کتاب گروند ریسه تلویحاً با عنوان نابودی مکان‌ها توسط زمان یاد کرده بود. به همین دلیل دیوید هاروی نیز بی‌آنکه در مقام داوری ارزشی تأیید یا رد جهانی شدن برآید، در تعریف این پدیده، آن را «فشرده‌گی زمانی - مکانی» می‌خواند (رابرتسون، ۱۳۸۰: ۱۵۰).

واقعیت آن است که اساس همه تعبیر و تعاریفی که اکنون تنها چند مورد آن از باب ورود به بحث اصلی عنوان می‌شود، بیانگر تغییرات عینی، کمی و کیفی در سطح جهانی است که از جمله شامل دگرگونی‌های قابل توجه در اصل سازمان‌دهنده زندگی اجتماعی و نظام سیاسی تا مسائل فرهنگی است. اما مسئله‌ای که برای ما اهمیت دارد توجه به این واقعیت غیرقابل انکار است که چگونه می‌توان در دل چنین جهانیتهایی فهمی از بسط، پیچیدگی و تداوم سلطه به‌دست آورد. به همین لحاظ در مقابل حامیان جهانی شدن سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برآنیم که درست در همین سه وجه گونه‌هایی ملموس و نامحسوس از ابزارها و اهداف امپریالیستی وجود دارد که پس از طرح آن داوری مناسبی می‌توان به‌دست داد.

### ۳. امپریالیسم نو در روندهای جهانی

چنان‌که گفتیم امپریالیسم به مفهوم رابطه سلطه در سه حوزه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی امکان بروز یافته است. چنان‌که می‌توان در حوزه اقتصادی از نوعی «بنیادگرایی بازار آزاد» سلطه سخن به میان آورد که در آن به‌جای دولت‌ها و ملت‌ها در نقش صاحبان کلاسیک توسعه‌طلبی، هم‌اکنون تعدادی از نهادهای بین‌المللی چون صندوق پول، بانک جهانی و شرکت‌های چندملیتی در یک دنیای شدیداً تقسیم شده در پی سودآوری در چارچوب سرمایه‌داری متأخرند. در حوزه سیاسی نیز ما شاهد روندهای جدید سلطه‌گری ایالات متحده به‌ویژه نومحافظه‌کارانی هستیم که در رویارویی با برخی ملاحظات منطقی باراک اوباما، ادعاهایی درباره تشکیل دولت جهانی را با مستمسک قرار دادن حقوق بشر و دموکراسی دنبال می‌کنند. حامیان چنین گسترش‌خواهی؛ توسعه‌جویی خود را با عنوان «امپریالیسم تدافعی» توجیه می‌کنند و سرانجام در ساحت فرهنگی، نمادها، مضامین و نشانگانی از تجلی گفتمانی را شاهدیم که از طریق امپراتوری‌های

رسانه‌ای و دیگر ابزارهای فرهنگی، به احیای فرایند غربی‌سازی جهان می‌پردازند. اکنون هژمونی هریک از این سه گزینه به‌اختصار مورد توجه قرار می‌گیرد.

#### ۴. امپریالیسم بدون ملت‌ها؛ بهره‌کشی در اقتصاد نوین

از دید منتقدان منصف و تحلیلگران اقتصاد جهانی، مهم‌ترین اتفاق در حال حاضر توجه کردن به پیامدهای ویرانگر امپریالیسم اقتصادی است. هرچند دیدگاه‌های مطروحه در یکی از آخرین اجلاس مجمع جهانی اقتصاد در داووس سوئیس در سال ۲۰۰۶ مدعی حرکت مداوم به‌سوی الگویی جدید از سرمایه‌داری جهانی و ایجاد هم‌گرایی اقتصادی فرامرزی است، اما این تنها یک وجه از واقعیت گفته شده است. هژمونی اصلی در عرصه اقتصاد جهانی متأثر از نظریه‌های نئولیبرالی است که با فروکاستن نقش توزیع‌کننده دولت‌ها، اساساً حامی منافع نخبگان تجاری و فراملی است. این روند و هدف از طریق همه نهادهای بزرگ جهانی و منطقه‌ای از جمله بانک جهانی، صندوق پول، بانکداری جهانی، گروه هشت و اتحادیه اروپا مورد حمایت قرار گرفته است. وجه بارز اقتصاد جدید به قول اهمای تصویری از یک جهان بدون مرز است که اصولاً در اختیار غول‌های صنعتی و اقتصادی بزرگ است. چنان که باری آکسفورد به‌درستی خاطرنشان کرده است، این اقتصاد تنها با گزینه «شرکت جهانگیر»<sup>۱</sup> معنای دقیق‌تری می‌یابد (آکسفورد، ۱۳۷۸: ۴۵).

رویکردی که نوعی گذار از فعالیت زیاده‌خواهانه شرکت‌های کلاسیک چندملیتی به نوع متأخر و پیچیده را به نمایش می‌گذارد. ناگفته نماند شرکت‌های چندملیتی از دهه ۱۹۵۰ تا دهه ۱۹۷۰ بر الگوی فعالیت تجارت بین‌الملل سلطه داشته‌اند. شرکت‌های چندملیتی از یک شرکت مادر و چند شعبه خارجی تشکیل می‌شدند و در بازارهای ماورای بحار با رقبا مبارزه می‌کردند اما از دهه ۱۹۹۰ شرکت‌های جهانگیر جای آنها را گرفتند. این شرکت‌ها اکنون محل تولید را در جایی تعیین می‌کنند که هزینه در پایین‌ترین سطح باشد و سازمان‌دهی نیز براساس انتقال مراحل تولید به ماورای بحار یا از طریق ادغام و تملک است، اما به شکلی فزاینده از طریق فعالیت‌های مبتنی بر همکاری و برابری که متضمن سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی است، صورت می‌گیرد. باین‌همه فعالیت این‌دسته از شرکت‌ها همچنان در چارچوب قواعد کشور مادر انجام می‌شود. از این‌رو، واجد سود هنگفت برای آنهاست،

1. global company

بنابراین به تعبیر ویلیام راین «دنیای نوی شجاع سرمایه‌داری همچنان عمیقاً ضددمکراتیک است» (رابینسون، ۱۳۸۱: ۱۳۴).

شرکت‌ها واحدهای اقتصادی تأثیرگذار بر جامعه، اقتصاد، فرهنگ و سیاست در مقیاس‌های متفاوت‌اند. به عبارتی در حال حاضر هیچ منطقه‌ای از جهان خالی از تأثیر و نفوذ آنها نیست. چنان که در کتاب *جغرافیای شرکتی* تا پایان سال ۲۰۱۳ بیش از ۶۵ هزار شرکت فراملیتی، نیمی از حجم فعالیت‌های اقتصادی جهان را تحت کنترل خود داشته‌اند (محمدی، ۱۳۹۲: ۱۰). درعین حال براساس به آخرین آمار، نزدیک به ۴۰۰ شرکت عمده جهانی، بیش از دوسوم سرمایه ثابت جهان و ۷۰ درصد تجارت جهانی را در اختیار دارند. با کنترل منابع جهان توسط چند شرکت فراملیتی جهانی، زندگی و سرنوشت اقتصادی انسان‌های بی‌شماری در دست سرمایه انحصارگر بین‌المللی قرار گرفته است. در این شرایط هرج‌ومرج‌گونه، شکلی از «سرمایه‌داری قمارخانه‌ای» به فعالیت بدون محدودیت می‌پردازد (Strang, 1998: 120). به تعبیر کنایه‌آمیز اریک هابسباوم، سوداگران یک‌روزه، به‌راحتی از مزیت اقتصاد جهانی دور از عدالت بهره می‌برند و میلیون‌ها دلار را ظرف چند دقیقه به جیب می‌زنند (هابسباوم، ۱۳۸۲: ۱۸۳). این در حالی است که تحت همین وضعیت، بسیاری تنها محتاج غذایی بخورونمیر هستند. از این‌رو چنانچه وضعیت کنونی جهان را با معیار قدرت اقتصادی در نظر بگیریم، شرکت‌های چندملیتی با توجه به قدرت‌های بالا و تمرکز در چند کشور صنعتی، فقر و نابرابری را در جهان کنونی بیش از پیش افزایش داده است.

اقتصاد جهانی، تجمع ثروت و قدرت در سه بلوک اروپا، آسیا - اقیانوسیه و قاره آمریکا است که مزایای خود را در همان جا تثبیت کرده است. پس طبیعی است که همچنان شاهد تداوم فقر، فساد، ابتذال و بازتولید جامعه مبتنی بر نفع اقلیت باشیم. در حال حاضر حدود ۲۰۰ کشور در جهان وجود دارند که مهم‌ترین ویژگی روابطشان نابرابری میان آنهاست. برای مثال «۸۰ درصد جریان‌های مالی جهان در حال حاضر در ۲۰ کشور که جمعیت آنها تنها ۲۲ درصد از جمعیت کل جهان را تشکیل می‌دهد، متمرکز است. به‌عبارت‌دیگر، ۹۰ درصد از کشورها و ۷۸ درصد از جمعیت جهان، تنها به بخش بسیار کوچکی از جریان مالی بین‌المللی دسترسی دارند. ۷۵ درصد تولید ناخالص جهان تنها در دست ۱۵ درصد از جمعیت جهان قرار دارد».

امپریالیسم بدون ملت‌ها در اینجا و در ارتباط با انحصارطلبی سرطانی شرکت‌ها که اکنون از مرز ۴۰۰۰۰ نیز گذشته است (فکوهی، ۱۳۸۴: ۱۳۳-۱۳۲). به آن معناست که آنها چندان تابع دولت‌های ملی نیستند، بلکه به صورت فزاینده‌تری آن دولت را وادار به تبعیت از خود می‌کنند. این در حالی است که «بیشتر کشورهای جهان سوم به‌طور مداوم به حاشیه رانده می‌شوند، زیرا جریان‌های تجاری، سرمایه‌گذاری و فناوری به‌طور فزاینده‌ای در کانون سازمان همکاری و توسعه اقتصادی متمرکز می‌شوند. تقسیم‌بندی دنیا به هسته و پیرامون، شمال و جنوب به‌عنوان ویژگی ساختار نظام مبانی عصر امپریالیسم دولت‌ها - ملت‌ها همچنان باز تولید می‌شود» (ایکنبری، ۱۳۸۸: ۹۵).

امپریالیسم اقتصاد جهانی در اثر پویایی‌های استثمارگرانه خود مسئول فقر و نابرابری جهانی است. «این یک واقعیت تکان‌دهنده است که در کشورهای در حال توسعه در هر روز تقریباً ۳۰۰۰۰ کودک زیر پنج سال در اثر بیماری‌های قابل پیشگیری می‌میرند، برآورد هزینه‌های تأمین مراقبت‌های بهداشتی اولیه برای همه کسانی که در حال حاضر از آن محروم‌اند، سالانه حدود ۱۳ میلیارد دلار است که حدود ۴ میلیارد دلار کمتر از هزینه‌هایی است که مصرف‌کنندگان اروپایی و ژاپنی در طول یک سال صرف غذای حیوانات خانگی خود می‌کنند» (ایکنبری، ۱۳۸۸: ۸۷). استغفان سالیوان با یادآوری هزینه‌های انسانی چنین مهندسی اجتماعی مبتنی بر نظام سرمایه‌داری بر آن است که همچنان دغدغه‌های مارکس درباره پیامد سرمایه‌داری به‌قوت خود باقی است؛ «تأثیر مخرب سرمایه سرگردان، وضعیت پارک‌های صنعتی در جهان سوم و تأثیر فرساینده نیروهای بازار بر کالاهای فرهنگی حاکی از سلطه نظام سرمایه‌داری و تداوم سلطه‌ای ناسالم است» (سالیوان، ۱۳۸۴: ۸).

## ۵. امپریالیسم بی‌میل با جلوه‌های سیاسی

از منظر سیاسی، مرحله جدید سلطه جهانی عمدتاً زیر سیطره زیاده‌خواهی‌های هژمونی ایالات متحده است. جان ایکنبری به‌درستی نشان داده است که این تفوق بر ایند شرایط پس از ۱۹۴۵ و ظهور اقتصاد جهانی بوده است. مسئله اصلی در اینجا چنان که ایکنبری هم تصریح داشته، تمرکز بر شیوه‌هایی است که آمریکا به‌وسیله آنها اقتصاد جهانی نوظهور را سازمان‌دهی و تحت تأثیر قرار داده



و با رویکردی متأثر از نومحافظه‌کاران در تلاش برای قرار دادن دنیا در مسیر جهانی شدن بازار است (ایکنبری، ۱۳۸۸: ۶۵). اهمیت و واقعیت این امر تا به آنجاست که امروزه نظریه‌پردازانی چون هانتینگتون، برژینسکی، آنتونی نگری، فرانسیس فوکویاما و گور ویدال به تایید آن پرداخته و پیامدهای خطرناک آن را نیز گوشزد کرده‌اند. گور ویدال عطش توسعه‌طلبی کنونی آمریکا را در کل تاریخ این کشور بی‌سابقه ارزیابی کرده و می‌نویسد: «از زمان حمله به مکزیک در سال ۱۸۴۶ برای تصرف کالیفرنیا تا به امروز، هرگز دولت آمریکا تا این اندازه به‌صورت علنی متجاوز نبوده است» (برژینسکی، ۱۳۸۳: ۲۷۷).

به‌نظر می‌رسد در شرایط جدید حاصل از فروپاشی کمونیسم دولتی و فرصت‌هایی که حادثه یازده سپتامبر ۲۰۱۱ و شرایط بحرانی امروز خاورمیانه که تحت‌الشعاع گروه خلافت اسلامی واقع شده و پیش روی سیاست‌مداران ایالات متحده گذاشته، زمینه برای واقعیت‌بخشی به آنچه که آنها امپراتوری خیرخواه می‌نامند، فراهم آمده است. به قول جان تیرمن، آمریکایی‌ها در طول تاریخ خود همیشه طوری عمل کرده‌اند که انگار خداوند طرف آنهاست. وی به طعنه عبارتی از تحلیلگر سیاسی چارلز کراتهامر نقل می‌کند که به‌خوبی بیانگر اصل واقعیت است. کراتهامر می‌گوید: «ما یگانه امپریالیست مهربان و خیرخواه هستیم» (تیرمن، ۱۳۹۲: ۱۴).

درواقع دکترین نومحافظه‌کاری مهم‌ترین گزینه و حامی چنین پدیده‌ای است. چارچوب فکری نومحافظه‌کار نیازمند عصر تروریسم و عصر دیجیتال در زمانه جهانی شدن‌هاست. در منطق توسعه‌طلبی آمریکا همواره این ایده‌ها هستند که به ایفای نقش می‌پردازند؛ چنان که ایده‌ها، یک‌بار به شکل «ویلسون‌یسم چپ» پدید می‌آیند و بیانگر سیاست‌های افرادی چون جیمی کارتر و کلینتون می‌شوند که می‌خواستند آرمانگرایی را با توجه به اهداف بشردوستانه به دل‌مشغولی سیاست خارجی ایالات متحده تبدیل کنند و در این راه از دخالت نظامی نیز غافل نشدند و بار دیگر صورتی از «ویلسون‌یسم راست» که به‌نظر می‌رسد بر دو باور بنیادین استوار است: «نخست اعتقاد به رسالت جهانی ایالات متحده در دفاع از ارزش‌های دموکراسی لیبرال و دوم اعتقاد به این اصل که تحقق رسالت یاد شده در گرو آزادی عمل این کشور برای دست زدن به اقدامات یک‌جانبه است» (انتخابی، ۱۳۸۳: ۳۰-۲۲). این بدان معناست که حاکمیت کنونی آمریکا و تصمیمات آن بر تصمیمات مراجع و نهادهای بین‌المللی تقدم دارد. نومحافظه‌کاری در چارچوب

تزریق اندیشه‌های سیاسی امثال لئو اشتراوس بر آن است، صلح جهانی و امنیت این کشور فقط از طریق صدور ارزش‌ها و هنجارهای ایالات متحده به نقاطی از جهان تأمین می‌شود که در آنجا هنوز این ایده‌ها نهادینه نشده است. نومحافظه‌کاری در این چارچوب یک گفتمان به‌شدت ملی‌گراست و این اعتقاد را دارد که آمریکا ماهیتی ویژه و رسالتی متفاوت با دیگر کشورهای دنیا دارد. از این‌رو، حضور فعالانه در دیگر فضاهای جغرافیایی وظیفه و در جهت برانداختن بنیادگرایی است. ترس از بنیادگرایی و رشد آن در خاورمیانه به معنای ترس از به خطر افتادن ارزش‌های تمدنی غرب و حاکمیت یافتن تفکر فردستیز و ارزش‌های فرامادی است.

در اینجا منطق بحث هری مگداف در کتاب *عصر جدید/امپریالیسم* نیز معنا می‌یابد. به اعتقاد او، سیاست‌مداران ایالات متحده از فردای جنگ جهانی دوم با مرمت تجارت جهانی و ایده ساخت اروپایی غربی در پی محقق کردن «امپریالیسم دلار» رفتند چنان که افزایش هرساله بودجه‌های نظامی تاکنون نیز در همین راستا توجیه شده است.

ایستوان مزاروش در تبیین تز خود مبنی بر «خطرناک‌ترین مرحله امپریالیسم در سراسر تاریخ» به بعد نظامی هژمونی خیرخواه ایالات متحده اشاره می‌کند. به اعتقاد او، هدف سیاست‌گذاری جدید که پس از ماجرای یازده سپتامبر با مستمسک قرار دادن مبارزه با تروریسم به‌مثابه امکانی برای پیدا کردن دشمنان جدید پس از جنگ سرد به ایده رواج دمکراسی نیز استناد می‌کند. «کنترل تمامی کره خاکی با هر وسیله ممکن و خشن‌ترین عملیات نظامی است» (مزاروش، ۱۳۸۲: ۶۱). در این چارچوب بوده که سیاست‌مداران و مشاوران آنها به اتخاذ موضعی هرچه ماجراجویانه‌تر و تهاجمی‌تر اقدام کرده‌اند. چنان که روزنامه‌نگاران منتقد در کنجکاو خود پیرامون پیش‌زمینه نظری برخی اطرافیان جرج بوش مثل گروه رامسفلد در وزارت دفاع و پل ولفوویتس، آنها را به لئو - محافل‌فظه‌کار<sup>۱</sup> ملقب کرده‌اند. این سیاست نظامی در چند دهه اخیر امکان بروز یافته است. تهاجم به گرانادا در سال ۱۹۸۳، درگیری‌های چندساله در نیکاراگوئه برای حمایت از ضدانقلابیون کنترا (۱۹۸۹-۱۹۷۹)، حمله به پاناما (۱۹۸۹) و سومالی (۱۹۹۲)، تا عملیات طوفان صحرا (۱۹۹۱) و سپس جنگ در افغانستان و عراق در ابتدای قرن بیست‌ویکم (www.mondediplo.com). در حال حاضر دست‌کم در ۱۹ کشور

جهان، این حضور با استقرار پایگاه‌های نظامی تجلی یافته است (همان: ۶۳). به‌نظر می‌رسد نومحافظه‌کاران کنونی که کنگره را نیز در قبضه گرفته و در پی هژمونی پس از اواما هستند، ایده «آمریکا، شهری در دامنه تپه» را که جان وینتروپ گفته بود ایدئولوژی ویلسونیسیم را کاملاً به قهقرا برده‌اند. برای آنها اولویت همانا جهان‌شمول کردن ایده مورد نظر به هر طریق ممکن است. این ایده‌ها بایستی به‌گونه‌ای سازمان‌دهی شوند و ترتیب یابند که منافع آمریکا را تأمین کنند و هر کجا اعمال ایده‌ها به تضعیف این منافع منجر شود بایستی نادیده انگاشته شود. پس در راه تحقق منافع آمریکا و پیاده‌سازی ایده‌ها استفاده از قدرت نظامی بلامانع است. در چارچوب «امپریالیسم دفاعی» گفته می‌شود ایالات متحده باید به اقدامی پیشگیرانه دست بزند در غیر این صورت باید شاهد حماقتی چون ۱۱ سپتامبر باشد. رابرت کوپر از حامیان چنین دکترینی معتقد است: «رژیم‌های ضعیف می‌توانند برای دنیای پسامدرن و پیشرفته خطرناک باشند، پایگاه اساسی برای دشمنان تدارک ببینند ... وقتی این وضعیت برای دولت‌های تثبیت شده غیرقابل تحمل می‌شود، در آن صورت می‌توان امپریالیسم دفاعی را تصور کرد» (چارلز، ۱۳۷۱: ۲۸۶).

از این‌رو است که این کشور در طول چند سال گذشته تا آنجا که توانسته در برابر حقوق هسته‌ای مسالمت‌جویانه ایران ایستاده است. زیگنیو برژینسکی مشاور امنیت ملی جیمی کارتر اخیراً در کتاب *انتخاب: سلطه یا رهبری* با اشاره به همین واقعیت گفته شده چنین تصریح کرده است: «آمریکایی‌ها باید نسبت به آنچه که بعد از ۱۱ سپتامبر رخ داد هوشیار باشند. آن حادثه همه ما را شوکه کرد اما گروه اندکی با عقایدی افراطی از این شوک بهره برده و سیاست خارجی آمریکا را به سرقت بردند» (برژینسکی، ۱۳۸۶: ۵۴). او با نگرانی اعتراف می‌کند که در چارچوب جنبش‌های انتقادی علیه روند توسعه‌طلبانه جهانی شدن - به‌مثابه فرایندی که اغنیا در آن بر ضعفا حاکم می‌شوند - آمریکا تنها به‌عنوان موتور این جهانی‌سازی ناعادلانه به‌مثابه آبشخور امپریالیسم فرهنگی و سیاسی نگریسته می‌شود. همین نقد را فرید ذکرینا نیز در کتاب *جهان پس‌آمریکایی* مورد توجه قرار داده است.

## ۶. امپریالیسم در ساحت فرهنگی

ریشه‌های نظریه‌های مدرن راجع به امپریالیسم فرهنگی به اواخر دهه ۱۹۶۰ و خصوصاً به تعدادی از تحلیلگران آمریکای لاتین بازمی‌گردد. در این دهه ما شاهد

ارائه دیدگاه‌ها و نوشته‌های مختلف حول اصطلاح عام امپریالیسم فرهنگی بودیم. این انتقادات در آن زمان با چالش فرهنگی اروپا به‌ویژه فرانسه در مقابل فرهنگ آمریکایی و نیز دغدغه‌های استقلال‌طلبی جنبش عدم تعهد همراه شده بود. به‌طور کلی گفتمان مذکور بر آن بود تا میان گسترش سرمایه‌داری توسط ایالات متحده در نیم‌کره جنوبی با صادرات فرهنگ عامه‌پسند، تولیدات رسانه‌های عمومی و فناوری ارتباطات ایالات متحده که معادل گسترش سرمایه‌داری بود ارتباطی منطقی برقرار کند. فرض مطالعات آن دوره بر این اساس بود که ساختار اقتصادی سرمایه‌داری به کمک ساختارهای ارتباطی - رسانه‌ای و صنایع فرهنگی دیگر تکمیل می‌شود. از آن زمان تعاریف مختلفی در این زمینه ارائه شده که به بخشی از آنها اشاره‌ای مختصر خواهد شد.

برای مثال، بلتران امپریالیسم فرهنگی را روند واقعی و تمام‌عیاری از تأثیرگذاری اجتماعی می‌داند که از طریق آن یک کشور، مجموعه عقاید، ارزش‌ها، دانش و هنجارهای رفتاری و سبک کلی زندگی خود را بر کشور دیگری تحمیل می‌کند. تانستال بیان می‌دارد که نظریه امپریالیسم فرهنگی مدعی است که در بسیاری از نقاط جهان، فرهنگ‌های محلی، سنتی و اصیل به‌واسطه فروش بی‌رویه مقادیر فراوانی از تولیدات تجاری و رسانه‌ای عمدتاً به‌دست ایالات متحده در حال از میان رفتن هستند. از سوی دیگر، شیلر با رویکردی از اقتصاد سیاسی به ارتباطات بین‌المللی، امپریالیسم فرهنگی را همان دسترسی جهانی رسانه‌های جمعی آمریکا بر جهان تعریف کرد (ابو، ۱۳۸۵: ۶۷-۶۵).

جانانان فریدمن این فرایند را به‌عنوان جنبه‌ای از سرشت سلسله‌مراتبی امپریالیسم یعنی سروری فزاینده فرهنگ‌های محوری خاص، اشاعه ارزش‌های آمریکایی و کالاها و شیوه زندگی مصرفی می‌داند. مارتین و لاکات، امپریالیسم فرهنگی را همان واسطه فرهنگی آمریکایی یا دیزنی لند می‌داند. جان تأملینسون با اشاره به اینکه نظریه مذکور حاوی مجموعه‌ای نسبتاً پیچیده و مبهم و متناقض از ایده‌هاست، امپریالیسم فرهنگی را شماری از گفتمان‌های نسبتاً مجزا درباره سلطه می‌داند: «سلطه آمریکا بر اروپا، سلطه غرب بر سایر نقاط جهان، سلطه مرکز بر پیرامون، سلطه جهان مدرن بر جهان سنتی به‌سرعت ناپدیدشونده، سلطه سرمایه‌داری بر تقریباً هر چیز و هرکس» (تأملینسون، ۱۳۸۱: ۱۱۵-۱۱۴). به‌هرحال چنان که بوسا ابو به‌درستی گفته است امپریالیسم

فرهنگی اصطلاحی مناسب و بجا برای تشخیص مسئله نابرابری‌ها در رسانه‌های جهانی و نیز پویایی‌های فرهنگی است. در چارچوب این گفتمان، ایده نگرانی فزاینده‌ای از «یکسان‌سازی» و «یکنواخت‌سازی» به اشکال گوناگون طرح و بسط داده شده است. نگارنده نیز با استناد به دیدگاه‌های تأملینسون امپریالیسم فرهنگی را دارای دو وجه می‌داند: جهان‌شمول‌گری تجدد (مدرنیته) و سلطه فرهنگ سرمایه‌داری. در قسمت بعدی ضمن توضیح هر یک از این رویکردها به ضرورت بحث از دیدگاه‌های صاحب‌نظران این حوزه نیز استفاده خواهیم کرد.

### ۷. امپریالیسم فرهنگی به مثابه جهان‌شمولی تجدد

امپریالیسم فرهنگی همانا تحمیل فرهنگ غربی از زاویه «جهان‌گستری تجدد» است. گفتمان مذکور شامل سرمایه‌داری، اقتصاد سودمحور، سیاست دمکراتیک و اندیشه سکولار است که در خرد علمی، فردگرایی و حقوق بشر نهفته است. در اینجا با یادآوری بحث پست‌مدرنیستی می‌توان گفت؛ مدرنیته جهانی همان کلان روایت‌های مورد نظر منتقدان معاصر است که خواستار جهان‌شمول نمودن خود است. برای مثال، جان گری فیلسوف سیاسی چنین جهان‌شمولی را شکلی ناپهنجار و بدوی از مدرنیته - مدرنیته فردگرایی اقتصادی انگلستان استعماری قرن نوزدهم و آمریکای قرن بیستم - می‌داند که به سراسر جهان فراقنی شده است. گری جهان‌شمول‌گرایی را به‌عنوان یکی از کم‌فایده‌ترین و درواقع خطرناک‌ترین جنبه‌های سنت فکری غرب به‌عنوان ایمان متافیزیکی به اینکه روش‌های محلی غرب برای تمام فرهنگ‌ها و مردم جهان معتبرند توصیف می‌کند. به اعتقاد او، این اصل فرهنگی جهان‌شمول‌گرایی را به‌عنوان یک شالوده فکری در پروژه سقراطی «زندگی آزموده شده» و به تعبیر مسیحی «نجات تمام بشریت» و پروژه روشنگری «پیشرفت به‌سوی تمدن انسانی جهان‌شمول» تعریف می‌کند. به اعتقاد گری، چنین جهان‌شمول‌گرایی همانا فراقنی نامشروع ارزش‌های غربی به تمام فرهنگ‌های دیگر جهان است. خاصی است که به غلط خود را عام وانموده است. (گری، ۱۳۸۱: ۱۷۰-۱۴۵؛ تأملینسون، ۱۳۸۱، ۹۹-۹۸).

درحالی‌که انتقادهای سده بیستمی از سوی نیچه، مکتب فرانکفورت تا نقادی‌های جدی پسالیبرالی تلاش کرده این سلطه‌طلبی‌ها را برملا کند، این وجه از جهان‌شمولی تجدد خود را در چارچوب آموزه‌های نوسازی طرح و بسط داده است.

چنان که والرشتاین، اسوالدو ریورو و ادوارد سعید نشان داده‌اند این کار از طریق یک نظام فکری حساب شده انجام شده است. در میان تمدن‌های جهان تنها تمدن غربی است که توانسته با گذار از پیش‌مدرن به مدرنیته برسد. سعید در انتقاد به پروژه شرق‌شناسان نشان می‌دهد که چگونه این‌دسته از متفکران غربی، فرهنگ‌های غیرغربی را منجمد و منزوی دانسته و آن را هرگز قابل مقایسه با فرهنگ عالی غرب نمی‌دانستند. به این ترتیب تأکید و توجه منحصر به غرب و اینکه همه جوامع می‌بایست مسیر غرب را طی کنند به شکل «غربی‌سازی جهان» درآمده است.

برای مثال، سرژ لاتوش فرانسوی در کتاب *غرب‌سازی جهان (۱۹۹۶)*؛ غربی‌سازی را به مثابه رانش سیاره زمین به سوی یک شکلی و استاندارد کردن سبک زندگی در سراسر جهان توضیح می‌دهد. او در پاسخ به اینکه غربی شدن چیست؟ به طیف وسیعی از چیزها اشاره می‌کند؛ از جمله شیوع زبان‌های اروپایی (به ویژه انگلیسی) و فرهنگ مصرفی سرمایه‌داری غربی که در سبک لباس، غذا، شکل معماری و موسیقی تبلور یافته است. لاتوش غربی شدن را اشاعه جهانی یک تمامیت اجتماعی و فرهنگی می‌داند که بر دیدگاهی اساساً «وجودی» تکیه دارد؛ غربی شدن نوعی شکلی فرهنگی است که مستلزم نابودی تمام روایت‌های دیگر و شیوه‌های زندگی است.

در عین حال لاتوش وضعیت معاصر را برای غرب وخیم دانسته چنان که لنگرگاه خاص خود را در تمام موقعیت‌های فرهنگی - جغرافیایی از دست داده و به نوعی تولید انتزاعی فرهنگی تبدیل شده است. او در این زمینه می‌نویسد: «من غرب را نوعی ماشین عظیم می‌دانم که اکنون بی‌هویت و بی‌سرزمین شده و ریشه‌اش از خاک تاریخی و جغرافیایی‌اش برکنده شده است ... غرب دیگر چه از نظر جغرافیایی و چه به لحاظ تاریخی به معنی اروپا نیست، دیگر حتی مجموعه‌ای از باورهای مشترک گروهی از مردم که در سراسر جهان پخش شده‌اند نیست. من آن را یک ماشین می‌دانم، بی‌عاطفه، بی‌روح و بی‌صاحب که بشر را به خدمت خود درآورده است» (تاملینسون، ۱۳۸۱: ۱۲۹).

به اعتقاد لاتوش، رانش غرب به سمت جوامع دیگر از سه طریق تسهیل شده است: «مسیر اول، فرایند صنعتی شدن تقلیدی است که اشاعه جهانی یک اقتصاد فراملی آن را باعث شده است. مسیر دوم با فرایند شهرنشینی سروکار دارد که به نابودی جماعت‌های دهقانی مربوط می‌شود و مسیر سوم را می‌توان ملیت‌سازی به

معنای فرایند ساختن کشورهای بی‌ریشه و تقلیدی به قصد ایجاد یک ملت ساختگی و مهار اقتصاد آن نامید» (تاملینسون، ۱۳۸۱: ۱۳۰). لاتوش از سلطه غرب به‌عنوان چیزی جدا از راه و رسم‌ها و منافع واقعی جوامع غربی یاد کرد که نتوانسته فرهنگ اصیل جوامع غربی را به جوامع دیگر منتقل کند. به دنبال همین دیدگاه است که آنتونی اسمیت نیز توسعه چنین جهان‌شمولی را به شکل فرهنگی، امری مصنوعی، بی‌مایه، سیال و بی‌شکل و فاقد هرگونه تعهد نسبت به مدلول خود می‌نامد.

## ۸. امپریالیسم فرهنگی به‌مثابه فرهنگ سرمایه‌داری

واقعیت کنونی در ایضاح گفتمان مسلط امپریالیستی، آن هم در عصر پسا صنعتی، مسلح شدن به ابزار دانش و اطلاعات است، درحالی‌که جوامع پسا صنعتی در چارچوب سرمایه‌داری توسعه‌یافته‌تر تعریف می‌شوند. طرح این پرسش جدی است که بی‌رسیم اهمیت امپریالیسم فرهنگی در جهت رواج نمادها و الگوهای سرمایه‌داری چگونه است؟ به خاطر می‌آوریم تئوری‌های کلاسیک امپریالیسم با چشم‌اندازی مارکسیستی بر این پایه شکل گرفتند که ملت‌های پیرامونی در برابر ملت‌های مرکز در وضعیت توسعه‌نیافتگی مطلق نیستند. لنین مدعی بود پیرامون همواره به‌صورت کشاورزی باقی می‌ماند، حال آنکه مرکز در وضعی صنعتی است. دهه‌ها پس از آن درحالی‌که ملت‌های مرکز به دوران پسا صنعتی گذار کرده‌اند. آموخته‌ایم که منبع ثروت دیگر زمین و یا سرمایه و کنترل ابزارهای تولید (مانند عصر جوامع صنعتی) نیست بلکه دانش و قدرت به‌کارگیری آن است. طبیعی است در اینجا ضرورت ایجاد می‌کند که پیرامون وارد گردونه بافت ساختاری مرکز شود. به‌عبارت‌دیگر، نه تنها پذیرش سرمایه‌داری در شکل فرهنگی اجتناب‌ناپذیر می‌شود درعین‌حال، مفهوم کلاسیک بازتولید اقتصادی و سیاسی آن نیز حفظ می‌شود. طبیعی است این موقعیت جدید اساساً به سود مرکز فرهنگی سرمایه‌داری است. اگر با تأمل اندکی به واقعیت امروزی جهان توجه کنیم، شاهد خواهیم بود که ایالات متحده که درعین‌حال سمبل سرمایه‌داری اقتصادی و سیاسی است، هژمونی فرهنگی خود را به واسطه قدرتی که بر جهان مجازی، تصورات، اطلاعات و نمادها دارد به شکل بی‌سابقه‌ای اعمال می‌کند. این جریان یادآور تز کلاسیک ایمانوئل والرشتاین در توضیح نوع کارکرد سرمایه‌داری است.

به اعتقاد والرشتاین نظام جهانی سرمایه‌داری در حال حاضر موفق شده

است روندهای متنوع تولید غیرسرمایه‌داری را از بین ببرد. این فراشد، در چارچوب یک نظام فکری محقق شده است. در شکل کلاسیک، نظریه نوسازی (مدرنیزاسیون) که مترادفی برای غربی شدن سایر جوامع بود، در عرصه نظر و عمل توصیه و ترویج شد. بر این اساس غرب متجدد شد چرا که فرهنگ، اقتصاد و سیاست خود را با چنین الگویی تنظیم کرد. به این ترتیب جوامع سنتی و عقب‌مانده هم راهی جز در پیش گرفتن چنین فرایندی ندارند. به نظر والرشتاین امروزه در دل فرهنگ سرمایه‌داری متأخر نوعی نژادگرایی، سکس‌باوری و مصرف‌گرایی نهادینه شده است که از طریق راهکارهای تسهیل‌کننده جهان شبکه‌ای (رسانه‌هایی چون رادیو، تلویزیون، سینما و اینترنت) به شکل افسارگسیخته‌ای تحمیل می‌شود. در این چارچوب است که استعاره‌هایی چون آمریکایی‌سازی، مک‌دونالدیزاسیون، همگن‌سازی و یک جهان‌گری به‌عنوان فرهنگ سرمایه‌داری تشویق می‌شود در حالی که همگی تولید شده در یک «مرکز جهانی قوی»<sup>۱</sup> است (Featherstone, 1995: 8).

یکی از نظریه‌پردازان برجسته‌ای که در این مورد دیدگاه‌های روشن و درعین حال جنجال‌برانگیزی طرح کرده است، هربرت شیلر (۱۹۱۹) نویسنده و منتقد آمریکایی است. او نظریه خود را در قالب مکتب اقتصاد سیاسی ارتباطات از اواخر دهه ۱۹۶۰ با انتشار کتاب معروف *وسایل ارتباط جمعی و امپراتوری آمریکا* ارائه کرد. شیلر که در همه آثارش بر این نکته متمرکز شده که در دوران جاری از سرمایه‌داری، اصطلاحات و ارتباطات اهمیتی آشکار در تثبیت و ساخت نظام اقتصاد آزاد دارد به چگونگی هژمونی فرهنگی این نظام در شرایط زمانی مختلف می‌پردازد. نکته جالب بحث او، پیوند با دیدگاه‌های والرشتاین است. او با اشاره به امپریالیسم فرهنگی که نشان‌دهنده نوعی نفوذ اجتماعی است که از طریق آن، کشوری اساس تصویرها، ارزش‌ها، معلومات و هنجارهای رفتاری و روش زندگی خود را به کشورهای دیگر تحمیل می‌کند (شیلر، ۱۳۷۷: ۳۰). به امکان استفاده برای محقق کردن سلطه از طریق وسایل ارتباط جمعی و سپس امپراتوری فراملی شرکت‌های غول‌پیکر سرمایه‌دار اشاره می‌کند. نظریه امپریالیسم فرهنگی شیلر بر آن است که عامل و محرک اصلی جهانی شدن، ارتباطات است. دستیابی به منافع تجاری از سوی شرکت‌های فراملیتی بزرگ مستقر در ایالات متحده بوده

1. super global center



است که به شکل نوعی **تهاجم الکترونیک** به ترویج ارزش‌های مصرف‌گرایی می‌پردازد (تامپسون، ۱۳۷۹: ۲۳۵). او همواره در آثارش فرهنگ سرمایه‌داری را با فرهنگ مصرفی آمریکا یا همان عبارت معروف «آشغال فرهنگی همگون شده آتلانتیک شمالی» مترادف می‌داند (تامپسون، ۱۳۷۹: ۷۲).

شیلر سه دهه بعد با تجدیدنظر در بخشی از اندیشه خود، امپریالیسم فرهنگی را به صورتی دیگر توضیح می‌دهد. پایگاه اقتصادی سلطه و برتری تنها ماهیت آمریکایی ندارد و شرکت‌های فراملی نقشی مهم‌تر می‌یابند. بنابراین هرچه سلطه فرهنگی از حیث شکل و محتوای محصولات رسانه‌ای آمریکایی است، پایگاه اقتصادی آن بین‌المللی است. به بیان شیلر، امپریالیسم فرهنگی آمریکا به «سلطه فرهنگی شرکت‌های فراملی تبدیل شده است» (تاملینسون، ۱۳۸۱: ۱۲۶-۱۱۶). به نظر او تأثیر جهانگیر صنایع فرهنگی فراملی ممکن است به همان اندازه اشکال آشناتر قدرت ایالات متحده مؤثر باشند: صنعتی، نظامی، علمی و ... مردم در همه جامعه مصرف‌کنندگان تصاویر، صداها، عقاید، تولیدات و خدمات عمدتاً آمریکایی هستند.

درحقیقت شیلر به خوبی متوجه تحول سرمایه‌داری در عصر جهانی شدن است. نقطه اوج این دگرذیسی، شکل‌گیری نوعی امپراتوری فراملی است که اساساً به بازتولید فرهنگ سرمایه‌داری و سپس دوام آن کمک می‌کند. این در حالی است که طرح‌های آمریکایی به سراسر جهان صادر می‌شود. «صنعت اتومبیل‌سازی امروزه فعالیتی جهانی است که در آن امثال فورد، جنرال موتور و نیسان حکمروایی می‌کنند. کامپیوتر یعنی آی.بی.ام و یک‌دسته از شرکت‌های کوچک‌تر مانند دیجیتال اکویپمنت<sup>۱</sup>، اسپری - یونیواک<sup>۲</sup> و اپل<sup>۳</sup>، مخابرات یعنی ای.تی.تی و آی.تی.تی و گول‌های ممتاز و مستقر مشابه و از این قبیل» (شیلر، ۱۳۸۲: ۱۳۶-۱۳۵).

در انقلاب صنعتی وضعیت از امپریالیسم شبکه‌ای که قاعدتاً در حیطه اختیار قدرت‌های بزرگ است، به نظر می‌رسد قهرمان فیلم "فردا هرگز نمی‌میرد" از گول رسانه‌ای در جهت دستیابی به اهداف انحصار خود بهره می‌گیرد. شیلر تصدیق می‌کند که قسمت اعظم تصاویر تولید شده رسانه‌ای تنها در چارچوب روابط بازار و توأمان به قصد کمک دولت‌های بازاریابی برای فرآورده‌های آمریکایی

1. Digital Equipment
2. Sperry Univac
3. Apple

دسترسی پذیرند. از این رو، در صورتی که یک یا چند کشور بکوشند از مزیت اطلاعاتی به شیوه‌ای آگاهانه برای تحمیل اراده سیاسی یا اقتصادی خود بر کشورهای پیرامونی بهره‌برداری کنند، امکان ایجاد شکل ثانوی امپریالیسم سایر یا امپریالیسم با گفتمان مسلط وجود دارد (ابو، ۱۳۸۵: ۴۱). به همین منظور تولیدات تلویزیون، سینمای هالیوود، برنامه‌های ماهواره‌ای و به‌طور کلی صنعت برنامه‌های تفریحی که در آن ایالات متحده نقش اصلی را بازی می‌کند، بر پایه‌ای تجاری - مصرفی سازمان یافته برای تسهیل بازاریابی کالاها و خدمات عمل می‌کنند. اولویت تجارت بر مبنای اولویت و اهمیت درآمد تبلیغاتی تعریف می‌شود. بنابراین ما شاهد وفور فیلم‌های ماجراجویی و پر از درگیری و مهیج، سریال‌های آبگوشتی خانوادگی، ورزش و باز هم ورزش، برنامه‌های سهل و آسان از لحاظ فکری و بی‌خطر از لحاظ سیاسی که بر محتوا تأثیر می‌گذارد، هستیم در حالی که تمام آنها قصد دارند تا بر بیشترین مخاطبان ممکن تسلط پیدا کنند که بیشترین جذابیت را برای تبلیغاتچی‌ها و مسئولان شرکتی دارند. بازاریابی جهانی که برای جین لیوایز، نوشابه کوکاکولا، ماشین فورد یا سیگار مارلبورو بدون پشتیبانی اطلاعاتی نظام رسانه‌های همگانی به سختی قابل تصور است. این مدح و ثنا شیوه زندگی سرمایه‌داری یادآور دیدگاه‌های انتقادی اما پست‌مدرن بودریار است که در فضای فرهنگی جهانی شده جز فروشگاه‌ها چیز دیگر نمی‌بیند. «چیزی که در اینجا مشهود است یک تغییر جهت فرهنگی گسترده در غرب است که سلطه مصرف را جانشین سلطه تولید بر زندگی روزمره می‌کند. مراکز خرید بزرگی که به گفته اوری، نماینده شهرهای مصرف در مقابل شهرهای صنعتی قبلاً مسلط هستند» (تاملینسون، ۱۳۸۱: ۱۲۵).

در اینجا است که به قول استفان سالیوان، ابتدال به شیوه اصلی زندگی در چارچوب سرمایه‌داری تبدیل می‌شود: «کالا شدن فرهنگ، دستکاری آرزوها از طریق تبلیغات و خرده‌فروشی یک ایدئولوژی کاذب که شأن، اعتماد به نفس و ارزش شخصی را در کالاهای مادی جست‌وجو می‌کند» (سالیوان، ۱۳۸۴: ۲۳۳). نتیجه آنکه حاصل جمع نفوذ سرمایه‌داری در تولید و تحمیل یک‌سویه فرهنگ به شرایطی می‌رسد که ارزش بشری انسان جای خود را به ارزش دلاری او به‌مثابه مصرف‌کننده می‌دهد. از سوی دیگر، امپریالیسم اطلاعاتی نیز در چارچوب منطق سرمایه‌داری متأخر به یک‌سویه کردن اخبار، فیلم‌های سینمایی، موسیقی و کتاب متمایل شده است. پیامد چنین وضعی، ناپایدار ساختن سلطه غرب و به

زبان دیگر، تقویت امپراتوری جهانی سرمایه‌داری است. چنین رویکرد انتقادی با مفاهیم دیگری از سوی متفکران متعددی چون هرمان، مک‌چنی و ریتزر که به مطالعه فرهنگ توده‌ای یا مصرفی پرداخته‌اند نیز پیگیری شده است. برای این‌دسته از متفکران، شمایل فرهنگ توده‌ای چون کوکاکولا، مک‌دونالد، مایکروسافت، لیوایز، دالاس، آی.بی.ام، مایکل جکسون، نیک، سی.ان.ان و مارلبورو مترادف خودسروری فرهنگی غرب است.

مفهوم مک‌دونالدیزاسیون جرج ریتزر که در چارچوب نظریه‌های ماکس وبر مطرح شده است، از بعدی دیگر آموزه‌های جدی برای فهم امپریالیسم فرهنگی سرمایه‌داری است. ایده اصلی این فرایند که مبتنی بر اصول حاکم بر سازمان‌های تولیدکننده غذای سریع است، بر آن است که به همان سرعت و شدت که جامعه آمریکایی را تحت سلطه می‌گیرد بقیه جهان را نیز تسخیر کند. مک‌دونالدسازی جامعه و جهان نه فقط در سلیقه غذایی بلکه در صنعت اتومبیل، امر آموزش، نوع نگهداری از کودک، سوپرمارکت‌ها، آثار ویدئویی، سینما و مسائل جنسی نیز گسترش می‌یابد. به زعم ریتزر برای فهم ماهیت امپریالیسم جدید لازم است به محلهایی چون دانشگاه‌ها، مراسم کفن و دفن، پروژه‌های خانه‌سازی و هتل‌ها به‌عنوان عرصه‌های فعالیت برای مک‌دونالدیزاسیون توجه کرد. پیامدهای چنین روندی شامل گسترش نوعی فردگرایی طمع‌کار و عقلانیت تنگ‌نظرانه وسیله/هدف، مهارت‌زدایی از کار و دیگر فعالیت‌ها به سود وظایف آسان، تدارک شقوق بسته‌بندی و استاندارد شده، کاربست بی‌رحمانه اصول بازار، افول اصالت و هدف‌زدگی اجتماعی است (Featherstone, 1995: 81).

آمریکایی‌سازی و مک‌دونالدیزاسیون رواج نوعی شیوه زندگی انفرادی (به‌عنوان برابر نهاد امر جمعی و یادآور تعارض با شیوه زندگی استالینی) است که در آن افراد با پرداخت شخصی با آنچه که به‌دست می‌آورند، نوعی زندگی می‌خرند. از این‌روست که نویسندگانی از آمریکایی‌سازی به‌مثابه نوعی "بربریت باشکوه" یاد می‌کنند که با نوعی هنر توده‌ای چون مجله‌های پرچاشنی همراه است. در این شرایط است که رؤیای آمریکایی کم‌کم بخش تفکیک‌ناپذیر خیال‌پردازی‌های فرهنگی توده‌ها می‌شود (استریناتی، ۱۳۸۰: ۵۶). در انقلاب صنعتی فضا، منتقدان به حق مدعی‌اند منادیان دهکده جهانی شاید تنها به نهادینه‌سازی نوعی "یکه جهانی‌سازی" مدد می‌رسانند.

## نتیجه‌گیری

۱. اگر امپریالیسم را اندیشه‌ای بدانیم که از سلطه حکایت می‌کند، اکنون اشکال سه‌گانه این پدیده یک‌وجهی از سلطه پدیدار شده است. با توجه به تعریف سه نظریه‌پرداز ارائه شده در مقاله (شومپیتر، رینولدز و سعید) ما از امکان حضور سه قالب سلطه سخن گفته و در هر مورد به دیدگاه‌های نظری موجود اشاره کردیم.
۲. در امپریالیسم اقتصادی که از آن با عنوان "امپریالیسم بدون دولت - ملت‌ها" نیز یاد می‌شود، سرمایه‌داری جهانی به بهانه ایجاد هم‌گرایی اقتصادی از کارگزاران مختلف خود در جهت بهره‌وری و استثمار بیشتر استفاده می‌کند. از بانک جهانی، صندوق پول تا سیاست‌های گروه هشت و ... در اینجا امپریالیسم اقتصادی به پدیداری شرکت جهانگیر همه‌جا سلطه یافته منتهی شده و در مقابل فقر و نابرابری به‌ویژه در جنوب توسعه می‌یابد.
۳. امپریالیسم سیاسی بیانگر هژمونی امپراتوری آمریکایی است که در فرصت به‌دست آمده حاصل از فروپاشی اردوی رقیب (کمونیسم) بر آن است. طبق دکتترین "امپراتوری خیرخواه" و مستمسک قرار دادن مبارزه با تروریسم به امکان کنترل تمام کره خاکی با هر وسیله ممکن بپردازد.
۴. سرانجام امپریالیسم فرهنگی به سلطه از طریق صادرات فرهنگ عمومی، تولیدات رسانه‌های عمومی و فناوری ارتباطات اشاره می‌کند که نوعی "امپریالیسم نرم" است. در این چارچوب، امپریالیسم فرهنگی خود به دو معنا یا صورت تداوم می‌یابد: یکی جهان‌شمول‌سازی تجدد (مدرنیته) با یک قرائت و دیگری سلطه فرهنگ سرمایه‌داری.
۵. به‌نظر می‌رسد با توجه به گسترش دامنه جهانی شدن‌های سه‌گانه در کشورهای جنوب یا در حال توسعه، روند سلطه‌گری همچنان تداوم یابد. ناگفته نماند در انقلاب صنعتی از شیوه‌ها و ابزارهای گوناگون و درعین حال پیچیده‌ای از توسعه‌طلبی استفاده خواهد شد.
۶. طبیعی است تا زمانی که کشورهای جنوب و در حال توسعه از یک‌سو به گشایش سراسیمه مرزهای خود در برابر چنین تهاجم یکسویه‌ای ادامه دهند و در مقابل و از بعد درونی نیز خود درگیر انبوهی از مشکلات ساختاری مثل دولت‌های ضعیف، حاکمان ناتوان یا دچار فساد مالی و تداوم عقب‌ماندگی باشند نمی‌توان امپریالیسم را تحقیر کرد و تنها مقصر همه مصائب جهانی قلمداد کرد.

## منابع

- آشکار، ژیلبر (۱۳۸۴). *جدال دو توحش*، ترجمه: حسن مرتضوی، تهران، اختران.
- ابو، بوسا (۱۳۸۵). *امپریالیسم سایبر*، ترجمه: پرویز علوی، تهران، ثانیه.
- آکسفورد، باری (۱۳۷۸). *نظام جهانی: اقتصاد و سیاست*، ترجمه: حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- استریناتی، دومینیک (۱۳۸۰). *نظریه فرهنگ عامه*، ترجمه: ثریا پاک‌نظر، تهران، گام نو.
- اسمیت، فیلیپ (۱۳۸۳). *نظریه فرهنگی*، ترجمه: حسن پویان، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- برودل، فرنان (۱۳۷۲). *سرمایه‌داری و حیات مادی*، ترجمه: بهزاد باشی، تهران، نی.
- ایکنبری، جان جی. (۱۳۸۸). *"جهانی شدن به‌عنوان سلطه آمریکا" در نظریه‌های جهانی شدن*، ویراسته دیوید هلد و آنتونی مک‌گرو، ترجمه: مسعود کرباسیان، تهران، چشمه.
- برژینسکی، زیگنیو (۱۳۸۳). *انتخاب: رهبری یا سلطه*، ترجمه: لطف‌الله میثمی، تهران، صمدیه.
- \_\_\_\_\_ (بی‌تا). *«بدترین لحظه‌های آمریکا»*، شهروند، سال دوم، ش. ۱۹.
- بلامی فاستر، جان، مگداف و دیگران (۱۳۸۱). *جهانی شدن و جهانی‌سازی*، ترجمه: علیرضا ثقفی و دیگران، تهران، کتاب دیگر.
- پالم، رابرت (۱۳۸۳). *تاریخ جهان نو (۲جلدی)*، ترجمه: ابوالقاسم طاهری، تهران، امیرکبیر.
- توشار، باتریس و دیگران (۱۳۸۱). *قرن زیاده‌روی‌ها*، ترجمه: عباس صفدریان، تهران، مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- تیرمن، جان (۱۳۹۲). *گرمیداشت دمکراسی*، ترجمه: لطف‌الله میثمی، تهران، صمدیه.
- رابرتسون، رولند (۱۳۸۰). *جهانی شدن*، ترجمه: کمال پولادی، تهران، ثالث.
- رجایی، فرهنگ (۱۳۸۰). *پدیده جهانی شدن*، ترجمه: عبدالحسین آذرنگ، تهران، آگه.
- رینولدز، چارلز (۱۳۷۱). *وجوه امپریالیسم*، ترجمه: حسین سیف‌زاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- سالیوان، استفان (۱۳۸۴). *مارکس در دوران پساکمونیست*، ترجمه: شیوا رویگریان، تهران، گام‌نو.
- سعید، ادوارد (۱۳۸۲). *فرهنگ و امپریالیسم*، ترجمه: اکبر افسری، تهران، قومس.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱). *اسلام رسانه‌ها*، ترجمه: اکبر افسری، تهران، قومس.
- شیلر، هربرت (۱۳۷۷). *وسایل ارتباط جمعی و امپراتوری آمریکا*، ترجمه: احمد میرعابدینی، تهران، سروش.
- شیوا، وندانا، *"خشونت جهانی کردن"* در *احمد سیف، جهان پس از یازده سپتامبر*، تهران، آگه.

کسلز، آلن (۱۳۸۰). *ایدئولوژی و روابط بین‌المللی در دنیای مدرن*، ترجمه: محمود عبدالله‌زاده، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

مزاروش، استیوان (۱۳۸۲). *یا سوسیالیسم یا بربریت*، ترجمه: مرتضی محیط، تهران، اختران.

محمدی، علیرضا (۱۳۹۲). *جغرافیای شرکتی*، تهران، آذرخش.

نگری، آنتونیو (۱۳۸۴). *امپراتوری*، ترجمه: رضا نجف‌زاده، تهران، قصیده‌سرا.

هابسباوم، اریک (۱۳۸۰). *عصر نهایت‌ها*، ترجمه: حسن مرتضوی، تهران، آگه.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۲). *عصر امپراتوری*، ترجمه: ناهید فروغان، تهران، اختران.

Ashcroft, Bill (1998). *Key Concept in Post Colonial studies*, London, Routledge.

Baumgart, W. (1982). *Imperialism*, Oxford: Oxford University Press.

Featherstone, Mike (1995). *Undoing Culture*, London, Sage publication Ltd.

Mittelman, James (2000). *The Globalization Syndrome: Transformation and Resistance*, New Jersey, Princeton University Press.

Semmel, Bernard (1993). *The Liberal Ideal and the Demons of Empire*, Baltimore, John Hopkins University Press.